

## لباب حصص العلم امرت بالیف العبد کانی

الفانی محمد بن سلیمان التنکامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي انعم على العباد بالعلوم الكافية في السداد والتمتع اليها في الرشاد ونسب السفر الانجاد المرشدين الى  
المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذين بهم تم السداد وبهم استغنت الفرقة بين الامة ودفع الشقاق والعداوة وبينوا احكام  
الشيخ بالواتر والاحاد ثم بعد غروب الشمس سماء الرسالة واختفاء بروج الولاية عين العلماء للارشاد وجعل مودتهم  
والنظر الى وجوههم ومناجعتهم وسيلة النجاة يوم التناد والصلوة والسلام على خاتم السفر الكرام البررة قاسم الكفرة  
واللداد الموجى اليه يجتاب هو لكل قوم هاد الهاد الى سبيل الانقياد وآله الامميين الاشرقيين الفضليين  
الطيبين الاطهرين الانجاد **وَلَعَلَّ** بنده شمسار درگاه آفرينگار محمد بن سلیمان التنکامی بر صفحه  
صحيفة اذهان اعيان واجلاء اخلاء اخوان مي نگارده که چون حضرت حکيم منان پس از غروب شمس رساله واختفاء بروج  
علما اعلام و فقها کرام را از فرقه حقه ناجيه اشئى عشره مرجع و ملاذ و طبا و معاذ امور معاش و معاد معين فرمود و بسيارى  
از ايشان بمرور زمان مجبول للاسم والقدرة والتاليف والتوصيف گرويدند با اينکه جمعى کثيرى از ايشان ارباب کرام  
با بهره بوده و اعلا و افق مراتب عاليه ايشان مزيد رغبت ست در تحصيل علم و محبت اهل علم و تنمية اذهان  
م و في الحقيقه محبت ايشان محبت امامان ميباشد و عجب عجاب از جمعى از اصحاب که عمر را بتاليف تواريخ  
حروف داشته قضايى نصرانيان و مجوسان و بت پرستان را در آن مندرج و مندرج ساختند بلکه بعضى شعرا را  
که از مصاديق الشعراء هيتبعهم الغاؤون احوال ايشان و زبده اشعار ايشان را در کتابى مستقل جمع و آراست  
و داشته در ميان البناء و زکار بافته و در احوال علما کثير زياده اند بلى کتابى که نوشته

که از محمد بن علی بن شهر آشوب است که از شیخ اجازه پذیر محقق طوسی است و در سنه پانصد و هجری بوده و این حقیر نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شده که او علما زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهارصد بود مرکب شده و دیگر عیبی از آن نیست که از نوادگان برادر صدوق است او هم کتابی در این باب نوشته که فهرست نام اوست و در او علما زمان شیخ طوسی از آن خود را نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب اهل الاصل در بیان احوال علما جبل است که از تالیف صاحب مسائل محمد بن حسن بن حر عاملی است بسیار مختصر است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب بیاض العلماء است که از امیرزاعب است که از تلامذه علامه مجلسی است نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین است که شیخ یوسف صاحب حدیث آنرا در اجازه دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین است و دیگر کتاب روضه البهیة است که آنرا آقا سید شیخ بروجرمی تالیف کرده در اجازه پیش سید علی اکبر و سید غفور از شاگردان شریف العلماء میباشد و این روضه البهیة همان لؤلؤة است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نورالله ششمی بعضی از پنجاه مشایخ علمای در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلماء است که این حقیر قبل از هشت سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت متبتع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسدالله و در آن قلیلی از علمای درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروءات و محفوظات زکری از اسامی علمای نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازه ایشان و تلامذه ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان و طریق زهدات و تفاوت و تفاوت و نهج سعی تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را **فصل العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید بگردد و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز و ترابید کرده و طلب مغفرت از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیة ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رساله علما و سابقا در کرامات علما نوشته و فی الحقیقة ذکر کرامات علما مایه وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بضاعت حقیقت شریعت خاتم المرسلین است صلی الله علیه و بارک وسلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یادش نمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلماء اسامی علما را بترتیب حروف بیجا ذکر کرده ام چنانکه در باب علم رجال اسامی رجال را بترتیب حروف بیجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علما را بترتیب اجازات و ترتیب از منته و اعصاب مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گذاشتم و ابتدا نمودم به علما زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم با سید ابراهیم

و نام نامی سید استاد بلا جواد الامجاد -

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمه الله

استاد این خالک شہرہ ہر دایرہ جید امصار و اعصار و در علم فقہ و اصول رجال نامور و زکار و در تدریس کو ہی سبق از فقاہ  
 و مضمار مدرسین عالی مقدار بوده علم ترقیق و منار تحقیق و طوق فقہ است کوشش برای متوسط و مستفید و مفید مفید  
 ہر یک بفرخوار احوال از درس او بہرہ مند میبودند و در عقبہ علیہ عالیہ حسینہ مسکن و در مسجد مدرسہ سردار کہ متصل صحن  
 مبارک جناب حضرت سید الشہداء است تدریس میفرمود۔

در تلامذہ سید استاد از معارف و مسلمین

و در مجلس درس از ہفتصد تا ہشتصد تا ہزار نفر از طلاب تحصیلین و فقہا و مجتہدین و مستنبطین می نشستند از جملہ ایشان  
 آقا شیخ زین العابدین بار فروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد اللہ نخل حجۃ الاسلام و آقا شیخ مہدی کجوری کہ  
 شیراز است و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتہد لاجپی و مرحوم شیخ عبدالحسین طہرانی و مرحوم ملا  
 علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمہ اللہ تعالیٰ و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا صالح  
 عرب و آقا میرزا رضائی و امقانی و شیخ محمد طاہر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال لیرنجلاتی و امثال ایشان  
 کہ ہر یک در صغری از اصقاع مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ می نمودم و در  
 علوم نقلیہ از فقہ و اصول و رجال استادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چہن  
 از دوام پیشہ کہ از کثرت طلاب کہ مسجد کور پر ہلو می شد و اروسی مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسہ  
 طلاب و علمای نشستند بکدرس اصول می فرمود کہ عنوان آن کتاب الفکار آنجا بے و چند سطر عبارت  
 را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول کہ دو سطر از عبارات آن میخواندند و در خارج تقریر  
 مسئلہ میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقہ کہ می نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقہ خود را  
 کہ دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام است میخواند و در اغلب از اوقات میفرمود کہ اگر کسی استخنی است و در  
 بحثی است و یا دلیلی زیاد ترا قلم کرده بگوید و ہرگز در مجلس درس کسی در مجاہدہ و جستجای او را عاجز نساختم و اگر غیر  
 مجلس درس کسی با او مناظرہ میکرد آنجا جواب میگفت و اگر میدید کہ طرف مقابل منظومش مجاہدہ است نہ فہمیدن حقیقت  
 مسئلہ مشولہ پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاشر بود و در بعضی از مجالس کہ با استاد  
 عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام مجاہدہ بہرے آمد  
 استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مہدی کجوری بر آن طلاع یافت چہنیں مجالس  
 در خدمت استاد میرفت و ہر گاہ صحبت میشد شیخ مہدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئلہ اجتماع امر و  
 نہی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مہدی مثبت بود شیخ مہدی بر او غلبہ کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس  
 کار بجائے رسیدہ بود کہ در مجلس شیخ مہدی صاحب فصول صحبت نہ میداشت و صاحب فصول نہایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی باقر و جامع بین العقول المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خومین از ذوات حسمه و ساکن قزوین بود  
از آن پس پیش استوار بکرانشایان همراه خود برد و خود در تروشا هزاره آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و قریب  
احمدش سید استاد بکر بلانگه داشت -

## در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

سید استاد در اواخر عالم حنفی و فی صنفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلم الله مقامه صاحب شرح کبیر و منیر در رس او حاضر شد از آن  
پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم اوق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن اعلی ما زنده رانی ملقب شریف  
العلما که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می نشستند و چون  
شریف العلما در اوایل حال فقه تدریس نمی فرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم فقه  
اکرم فضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق صنیع بستان نقابست و گل گلشن دستان جلالت و قناعت شیخ علی بن  
شیخ جعفر انار الله تربیه که معروف بمحقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفادۀ فقهی نمود  
از آن پس به کربلا مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چو آخر کار از من کناره نمود  
بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضروری اصول مقدمه اوست پس شریف العلما یک  
فقه هم بناگزشته و مشایخ فضول را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسند استدلال میفرمود تا بجا رحمت حق  
پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی شستری باشد در کتاب متاجر خود احوال استاد و خود شریف العلما را ذکر نموده  
مجتلای سید استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول بتدریس شد و در همان زمان قریب بعد از وفات مجلس سامی آن جناب  
کتاب قضایا استقلال مستفید می شدند -

## در رویای استاد حضرت صدیقه کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رویا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دو ات و قلعه باو عطا فرمود که ای فرزند فقه نبویس و چون بستان  
غفر الله له در خدمت فرزند لبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفتاح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود  
پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امری کرد که کتاب قضایا  
تصنیف نماید آنجناب کتاب قضایا استقلال تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواستند رساله فارسیه از او شدند که  
تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد **دِينًا قَبْلًا مِلَّةَ الْاَبْرَاهِيمَ حَنِيفًا**

## در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف است که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است  
و تالیف آن در طاعون اتفاق تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده یا لام بوده و بکذا و در مدت دو ماه تالیف همه دوره اصول با آن مناسبت آن هم نسخه اصل را به نحو ضرب نوشتن که اتفاق در حدود اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست از تأیید آهلی و کرامت بے نهایت حضرت احدیت - و این فقیر را نیز بر صنوا با حواشی بسیار است - و کتاب نتائج الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم است و همه دوره اصول اوله و اقوال را دار است با عبارات فصیحی که در نهایت فصاحت و بلاغت است و آنجناب رفته اند عنده آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول بین بلاغت و فصاحت و جزالت و غنویت نوشته نشده است و تلامذة آنجناب شروع بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابوالحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رساله در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح شریع الاسلام که از اول طهارت تا حد و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر است طهات یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجره مجلد نکاح یک مجلد طلاق و طهارت و لعان و ایلاء و غلغ مباحات یک مجلد بزرگ عصب یک مجلد تصید و زباجه و اطعمه و اشربه یک مجلد تشبیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بشمار که در کتب مبسوطه و دیگر یافت نمی شود با عبارات فصیحی لطیفه موجزه محرره از نکاح تا باخرا میتوانم که ادعا کنم علی سبیل الحقیقه نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته و این فقیر در عین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و غلغ و مبارات و طهارت و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رساله فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رساله عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رساله حرمت در فروع آن و رساله در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر برونق دلیل وارد است -

### در حفظ استاد

و آنجناب را حافظه زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خواطر من میرود و بنیام و آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که درین دو قلم میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب است و میفرمود که شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام -

### در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلصه او را چشم پاره نمود اما از آن ضعیف از براس است و اولادش و از زن دیگر چند دختر داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و دستیه اجابت فرمود و از فضلا شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد در مقام

## در احوالات آقا سید ابراہیم

و نماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاذ و مخلصه او را کہ مخلصه شریفنا العالیہ بود احتیاج کرد  
 کما تدین تدا ان اما پر طولے نہ کشید کہ بعضے از اہل بد اخوند ملا علی محمد اور امہانی خواستند و اورا مسموم نمودند و ان  
 جناب از یک زوجہ دو پسر باقی ماند و قطعہ سامرہ باہتمام استاد انجام یافت و ہر سالہ تنخواہ ہے بسیار از موقوفات  
 ہند میفرستادند کہ بہ ستیاری ایشان فقراء و تعمیر مشاہد مشرفہ مصروف سے گشت و اما در اخلاق آن بزرگوار  
 بہ ترتیب بود کہ توصیف آن از تحریر بیرون است بلکہ این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکو تر از آن بحر قلزم جنتم  
 در اخلاق ندیدم اگر کود کے میزچہ عامی و چہ غیر عامی چہ از بجا و چہ غیر آہنا اگر برا و وار د سے شدند تو وضع میکرد  
 از جاسے خود بر میخواست و این احوال در احدے از انباء روزگار نبود و اگر اورا کہرے گفتند و العیاذ باللہ  
 فحش میدادند سکوت میفرمود بجدی کہ مشاہدہ نمودم کہ روزے یکی از اعراب کہ از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخ  
 بود میان شیخہ و طبقہ فقہاء نہایت مسافرت و مباحثت و مشاققہ بود آن عرب در مجمع درس آن جناب حاضر شدند  
 زبان بہر زہ و رائی و کترہ و فحش باز و خنجر ہم بر کمرش بود و پیش می آمد کہ سید استاد نور اللہ مضجعہ سر بزیر انگذہ و  
 سکوت داشت یکے از سادات خدام بنا گاہ مطلع گردید آمد و گریبان این ملعون را گرفتہ کہ سید استاد فرمود اورا  
 کاری مدار و اورا تادیب و سیاست مکن کہ او مجنون است آن سید خادم از آن مجلس اورا کشید و در صحن مبارک حضرت  
 سید الشہداء برودہ و اورا انداخت و چوب بسیار با وزو و اورا تادیب و سیاست نمود و ہرگز در مجلس درس  
 برای گفتگو سی طلب متغیر نہ سے شدہ با اینکه اکثرے مجادلہ و محاورہ و مقاولہ میکردند بلکہ بقاعدہ و قانون مناظرہ  
 با ایشان مناظرہ و مشاجرہ و مباحثہ میفرمود و اگر زیاد اوقات اورا تلخ نمید و تبسم میفرمود و روی مبارک را از او بر میگذاشتند  
 و سے گفت نامر بوط گویا زیادہ ازین تغیر و مجلس درس وغیرہ برگز از او مشاہدہ نہ کردیم و در این چند سال کہ در خدمت  
 آن بزرگوار بودیم دوسہ دفعہ برای ہمی موعظہ فرمود بار شاققت لسان و طلاقت زبان و سلامت بیان باقی  
 تفسیر قرآن -

### در حکایت مضحکہ کہ از آن جناب مسموع شد

و از جملہ حکایات مضحکہ کہ از آن جناب استماع نمودم اینکه کسے در ہفتانی زار روزگار باخوکار رسید و صیت نمود کہ فلان شخص از آن  
 من محروم نکسید و صی آن شخص از عالمی از اہالی آن رستاق کہ باصول فقہ مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئلہ نمود  
 آن عالم در جواب گفت کہ نظر بقاعدہ باید موسی لہ را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات است کہ  
 عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باونداد از تضایا بعد از چندی عالمی اصولی بدان قریہ وارد شدند  
 مسئلہ را دفتومی ملای سابق و دلالتش را با و اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت کہ جواب صواب آنکہ موسی  
 الیہ چیزی داوہ باشند و قاعدہ نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا کہ الفاظ اقرار و اوقات و مسا یا را بر ہم

عرفت باید حمل نمود و عرفا و چشمن کلام قطعی مفهوم عرفی آن است که باید بموسی الیه چیری داد و فهم عرف وارد بر  
 قاعده است -

### حکایت مصحح که کردن در مجلس درس گفت شد

حکایت اخری که در مجلس درس صحبت شد و او آن است که استاد طیب الله تربتہ وقتے مثلہ جواز و طبعی و برز و جانت  
 را در درس میفرمودند و اوله بر جواز ذکر سے فرمودند تا استقصا و اوله نمودند از ان پس فرمودند کہ ہر کہ زیادہ بر این  
 فکر کرد بیان کند پس ملا علی محمد ترک کہ یکے از افاضل تلامذہ آنجناب بود عرض نمود کہ من در این باب دلیل علاوہ  
 فکر کردم آن جناب فرمود کہ امست عرض کرد سیرہ علماء نیز بر آن استقرار یافتہ است پس استاد و حاضرین  
 بخندیدند۔ حکایت ثالثہ زمانی استاد نور اللہ مرقدہ در مجلس این مسئلہ را درس میفرمودند اگر کسی  
 مالی را بہ کسی بدہد و او را وکیل در انفاق طائفہ خاصہ کند و این وکیل از ان طائفہ باشد آیا جائز است کہ  
 خود نیز سے بر دارد فرمودند کہ احوط آن است کہ خود بر ندارد مرحوم ملا علی محمد از روسے ظرافت و مطایبہ عرض  
 کرد کہ این احتیاط فتوایست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود کہ سالہ بانفقاہ موضوع است و ہمیشہ از روی  
 ظرافت و تشنیع بر منافع فیض اجاری میفرمود کہ لوسماہ بخصر المساکک لکان اولے مرادش آنکہ منافع خبر مطالب  
 مساکک چیزی ندارد و ہمیشہ میفرمود کہ اجہتا و بر سہ گو نہ است یکے آنکہ در میان مسئلہ رفتہ اقوال و شہرت و  
 اجماع و تحصیل کردہ از آن پس استدلال اقوال را بیان نمودہ و یکے از انما را سخت یا نمودہ و مسئلہ را تمام می نماید  
 و ہم اینکہ استقصا اولہ و صرح و تعدیل دلیل پیش از پیش نماید و قدری از فروع ہم ذکر کند سوم اینکہ قواعد  
 کلیہ را کہ مسئلہ بر آن متبنی است بہ نحو اتم تحریر و تقریر کند و در اولہ آن قدر گفتگو شود کہ فتوی را علمی یا قریب بعلم  
 کند و آن قدر فروع ذکر کند کہ بے نہایت باشد و تضعیف دلیل مقابل بنحویکند کہ قریب بہ بدی البطلان  
 باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر پنج اول نوشتہ مولف کتاب گوید کہ مراد استاد آن نیست کہ حساب  
 ریاض زیادہ از اول درجات اجہتا و مرتبہ نداشت بلکہ مرادش اینکہ ریاض کہ شرح کبیر است بسکرا اول درجہ  
 اجہتا دست و الاجاب آقا سید علی اعلی اللہ درجہ استاد الجہتین است عالم عظیم و قلم خفتم است چنانکہ در ترجمہ آن  
 جناب خواهد آمد و محضی نمانا کہ یکے از برہین تقلید اعلم کہ بدان رفتہ ایم و رسالہ مفروضہ و تقلید اعلم نوشتہ ایم یکے  
 مشارب فقہا در مقدمات اجہتا و اصول این درجات متقدمہ اختلاف دارد بلکہ ہر کسی در یکی از انما ہارت  
 دارد یکے عربیت و پیش و یکے اکل در رجال و یکے در اصول و یکی در اولہ لقلیہ و یکی در عقلیہ و یکے در درجات متقدمہ  
 و یکے در عبادات و یکے در معاملات پس شخصی باشد کہ ہمہ فقہ و مقدمات آن و در ہمہ این مشارب اعلم باشد

در اجازت سید اسنا و کہ برای مؤلف نوشته اند

و جناب سید اول کسی است کہ تصدیق بر اے اجتهادین فقیر نوشته اند اما اجازہ روایتی نہ نوشته و من ہم از ادو <sup>ہمیشہ</sup>  
 اگر چه بالاتر از دلالت بر اجازہ روایت ہم دارد و مستحسن اینکہ اجازہ و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از <sup>بیش</sup>  
 تقریر حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و غنویت کلام آن تحریر و عالم خیر و حسن و ثوق و اشفاق و  
 الطاف او بالنسب باین فقیر گاہ و از استیع و مطالعہ و در مشورہ آن بزرگوار مستفید گردند و ہذہ عبارتہ  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم و بہ نستعین الحمد للہ الذی من علینا بالاہتدأ بشریۃ خاتم الانبیاء و ارشدنا بالارشاد  
 الاوصیاء و احد بعد واحد الی حضرت سیدنا و مولانا قایم الامنا صلوات اللہ علیہم الی یوم اجزأ ثم فی زمن الغیبۃ امرنا  
 بالاتباع العتماء الذین فضل مرادہم علی دماء الشہداء اما بعد فالذی ہم بیانہ و لا ینبغی سترہ و کتمانہ ہوان <sup>جناب</sup>  
 لعالم العامل و الفاضل الکامل بحر الحقایق کسر الدقایق منبع الافاننا و بیسوع الفیوضات معدن المنطوق و المفہوم  
 و مخزن المنشور و المنطوم المحقق فی الفروع و الاصول و المدق فی المعقول و المنقول و حید زمانہ و فیرید آوانہ علامتہ  
 لعلم الاعلام و نخبۃ الفضلاء الکرام ذالفضل العظیم و الطبع السلیم و الفہم المستقیم حاوی المآثر و المآثر و جامع المکارم و  
 لمفاخر و لذنا الغریز الروحانی جناب الآقا میرزا محمد المتکلمانی متع اللہ الانام بفضلہ و ارشادہ و ارشدہم بہدایہ و اسعادہ  
 قد استغرب عن الابل و الاوطان و حضر لہی جملہ من الزمان و برہتہ من الآوان و بذل مجہودہ فی تحصیل العلوم و تکمیل <sup>الاب</sup>  
 و الرسوم و اتعب فکرہ فی تحصیل المراتب العلییہ و تالیف المسائل الفقہیہ و تصنیف الکتب و الرسائل الاصولیہ مشکمہ  
 علی المنطوم و المنشور فی کمال الفصاحت و غایت البلاغت کاہما الدرر المنشورہ و الآلی المنطومہ المشہورہ حاویۃ  
 الغرر الفوائد و درر الغرر اند فل نشدورہ و قدس سرہ حیث سلک فی تالیفہ مساکک اولی الالباب و لاحظ فیہا فوائد الالباب  
 و الاطاب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمتہ و القواعد المحکمہ و توضیح الفروع البہتہ و کثیر من التعمیقات  
 الالیقیہ و التوفیقات الرشیقہ و ادق نظرہ فی دفع الایراوات الفاسدۃ الخمد علی ما تقتضیہ الضوابط و الادلہ و فاق <sup>کلی</sup>  
 قرانہ الاجلہ فاجاد ما تنجستہ نتیج انکارہ و نعم ما فاد من الضوابط بدقایق انظارہ فی مسائل الحلال و الاحرام المستنبطہ  
 من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بہا الساکک و الداخل و الواسطہ و الوصل فنیثا لذلک الجناب المستطاب  
 صیث بلع مرتبہ الاستنباط و درجہ الاجتہاد و التوفیق بالاثبات الابدیہ و التوفیقات السعدیہ و اعانتہ القوۃ القدسیہ  
 الختہ ہی من اعظم الشرايط و اقوم الوسائل و الوسایط و مثل اللہ تعالیٰ لہ بدوام التائید کما یلیق و یجعل لہ التوفیق  
 خیر رفیق حتی یکون مرجعاً للمسلمین و منار یتدی بہ ہمس الملئہ و الیدین و ان لا ینسانی فی الخلوکات و مظان الاجاب  
 من صیاح الدعوات انہ قاضی الحاجات و ولی الخیرات استخی کلام السید الاستاد بدانکہ در زمانہ کہ در عتبات  
 عالیات بودیم سید استاد سرآمد علما آن بلاد و مرجع کلیہ عب و بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمه الله صاحب جواب الکلام شست هفتاد نفری نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاری  
تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده مبلغ چهار هزار تومان  
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد دادند مرحوم شیخ محمد حسن از ثلث بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من  
ندهمی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجه الاسلام رساله مرحوم استاد  
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهرت کرد و باره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت  
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن  
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نموده نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ تصدیق کرد  
و این از غرایب روزگار است باینکه اصول و رجال و عربیت استاد و مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و در  
و تقول او پیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود و الله العالم -

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه بار رسیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و با وجود رسیدن وجوه بسیار  
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود و جز گزران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دوستی جمع ننمود در زمان  
السلطه که یکی از صبا یاسی خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتحعلیشاه از مرحوم اخوند  
طاهر میردی صاحب مہج الاخوان خواهش نمود که صبا یاسی السلطه را بفرزند اخوند تزویج نماید اخوند قبول نکرد و مقصد آن شد  
که ما رعایا قابل آن نیستیم که بیات سلاطین در خانه های ما باشند چنانچه معروف است که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود  
و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبا یاسی خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا تعالی خواست  
که اگر باید شاه هزاره بزاوجت پسر من در آید پس پسر مرا مرکه بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وقت  
یافت مجلاً بعد از فتح علی شاه صبا یاسی السلطه بعنایت عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی  
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید اعتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بچکر قبول موصول نشد و آقا سید  
مهدی از ازهد زهاد روزگار بود از ان پس شاهزاده صبا یاسی السلطه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش فرادجت نمود شیخ  
نیز قبول نفرمود تا آن در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که خارج شما  
شاهزادگان بسیار است و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده خارج شما نتوانیم که برائیم شاهزاده دیگر بار کس فرستاد  
که من از شما هیچ خارج مطالبه نمیکنم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن  
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر بردند و لازم مواصلت شما آنکه از ایشان چشم پوشم و این قبیح است شاهزاده  
و اگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد استعناع نموده با کلیه اطفال

یاس او نمود۔

### در فتاویٰ غریب استاد

وازی جملہ فتاویٰ غریب استاد اینکہ در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است کہ در ابطال خان صوم را دو وجہ است  
 اظہر اینکہ در حاشیہ من نوشته است کہ دغان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنسخ فرمود  
 و باین مقام رسیدیم خدمت آن جناب علی اللہ مقامہ مشرف شدم و عرض کردم کہ شما کشیدن غلیان را مفسد صوم میدانید  
 آنجناب فرمود کہ من چنین فتوای نداده ام عرض کردم کہ اگر چه در کتاب دلائل در مفسد بودن دغان صوم را توقف فرمودہ  
 لیکن در حاشیہ من نوشته آید کہ اظہر عدم مفسد بودن دغان است آن جناب فرمود کہ مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن  
 بآن نداده ام و راضی بر آن نیستم کہ کسی این فتوای را نسبت بمن دہد۔

### گرامات سید استاد

و اما گرامات آن جناب پس آن بسیار است از جملہ آنها حکایت خواب دیدن صدیقہ کبریٰ است کہ قلم و دوات بدست  
 او داد و فرمود کہ فقہ بنویس چنانکہ گزشت۔ و از جملہ گرامات آن جناب آن است کہ برای رسالہ نوشتن استخارہ نمود  
 این آیه برآید و یا قیلاً ابراہیم حنیفاً چنانکہ سبق ذکر یافت۔ و از جملہ گرامات آن جناب چیزی است کہ  
 در السنہ بسیار و در اصعار در غایت اشتهار است کہ اہل بلاد ہند و سنان بآن بزرگوار عیضہ نگار شدند کہ برائے ما رسالہ ارسال  
 فرمودہ کہ نقلیہ شما ننائیم آن جناب رسالہ بامراسلجات ہند و سنان ارسال داشت حین  
 رسالہ در کشتی نشستہ چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بان شد کہ کشتی تزلزل  
 و سکان کیسر غریق بچہ فاشوند پس اسباب و احوال و اثقال را در آب بچینند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف باو آزاری  
 وارد نیاید و آن خورجین کہ رسالہ و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداختہ شد پس سکان کشتی بند رسیدند  
 ماجری را برای سکتہ ہند حکایت داشتند بار دیگر اہل ہند عیضہ نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند کہ رسالہ و مراسلجات  
 بآب انداختہ اند بار دیگر بخدمت رسالہ ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد کہ نسخہ دیگر را نسخ استنسخ کردہ  
 بار دیگر بہ ہند فرستادہ باشد پس چندی نوشتجات از اہل ہند رسید کہ مراسلجات شما بار رسالہ بعجت و سلامت  
 بہار رسید تفصیل این اجمال اینکہ روزی بعزم تفریح بکنار دریا رسیدیم دیدیم کہ حیوانے غریب از حیوانات دریائے  
 و مردہ و شکم او درم کردہ شکم او را شکافیم دیدیم کہ خورجینی در میان شکم اوست سر خورجین را شکافیم دیدیم  
 کہ رسالہ و مراسلجات شما ہمہ در آن است و هیچ آفتی بانہا نرسیدہ و هیچ سیاہ نہ شدہ و آب در آن ہا تا شیر نہ کردہ  
 و از جملہ گرامات ظاہرہ بانہا بزرگوار آن است کہ یکے از تلامذہ آنجناب میزما محسن اردبیلی بودہ کہ درین  
 زمان از مشاہیر آندیار است و در مجلس درس سخن بسیار میگفت کہ نافع آن مانند اکسیر و جماعت تراک فانی نظیر

العلب میباشند و در مجلس استاد میجا که در استاد هر چه در جواب امر کرد و او جز آنکار کاری نه کرد استاد گفت نامر بوطا مگو میرزا  
 محمد حسن گفت نامر بوطا می شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضای مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد منزل  
 بلافاصله فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار یکبار آمد هر چند معالجه کرد سودمند نشد  
 پس از فوت استاد و نذر کرد که بزیارت کر بلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد ستمری قرار داد و هر ساله فدات کثیره  
 برای بازماندگان استاد می نمود و بزیارت بیت اشرفیت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار است و این مجلس کتاب  
 آنجناب اینکه در آن از من سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤسا اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان  
 امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شیرور در کار بجدیکه کاسه آب از در مجلس استاد بر زمین زد و شکست  
 و مال فقرا و تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن  
 شیخ جعفر حضور داشت و شطب می کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آرزو به نحویکه  
 شطب شکست پس بعد از زمانی پاشا بغداد با اهل بغداد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم  
 باز بخیبر براسه می مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشینند و در یک ساعت بیشتر در خدمت  
 سید استاد نمانند پس پای استاد را بوسیدایا و اورا نشاندید و مهم اورا انجام فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور  
 شد بغیر خود مشاهده نمودم - کرامت دیگر اینکه زمانی که آنجناب در نجف اشرف بودند و در مجلس شیخ علی خانته میجا  
 شدند در خواب دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بگر بارفته باشی آنجناب بملاحظه مستم  
 عدم حجت رویا امثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب  
 اول تو صدق بوده و نحو تغییری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعه ثالثه باز حضرت امیر را  
 خواب دیدند که حکم فرمودند که باید بگر بارفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب اقبال کرده بگر بلا آمدند و در آنجا  
 اقامه فرمودند - از آنجمله یکی از سادات از تلامذه استاد با اشرار کربلا مناسبت و موالت داشت اورا علم کردند  
 و مجلس درس براسه او می ساختند و مردم را با کراه به درس او می بردند جناب سید ابراهیم خواستند که نشام  
 به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت فرمود و متعذربان شد که صبحها مرا مجلس درس است و فرصت نه  
 می شود پس کار را بر او تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت و آن  
 پس پاشا بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سرمه قدس حضرت  
 حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدها  
 الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود از افاضات امام بلایا صلوات خرابی فراموش آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهم السلام  
 نمودم در اندک زمانی پاشا و بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

اور وہ من در آن روز برائے مہمی با جمعی از طلاب بیخدا در قہ در بغداد کمنہ اسرا را میبروند و آن سید را کہ تمیز استاد بود و مدرس شدہ بود و خواہش حضور استاد در مجلس درس سے نمود باز بخیر در گردن و باز بستہ و سر بہ منہ از بغداد کمنہ میگزینند کہ بہ بغداد تازہ بر بند و در مورد سیاست و قتل در آید پس کن سید مدرس یکے از طلاب را شناختہ گفت خدمت استاد حضرت دار کہ اگر من بد کردہ ام شما عفو و اغماض فرمودہ مرا از قتل نجات دہید استاد و علیہ الرحمہ بلا فاصلہ بہ تجار بغداد نوشت کہ تنخواہ ما یہ بگذارید و سید را بخیر و من ہم آن تنخواہ را بشمار دے کم پس تجار نیز پادشاہ فرستند و استاد ہم رقعہ بپادشاہ نوشت کہ سید را بمن بفروشید پادشاہ در جواب استاد و نصیحتہ کرد کہ سید را بشما بخیشم و از قتل او در گزشتم و لیکن لا محالہ یا اورا باسلامبول بفرستم کہ خوانکار اورا دیدہ و لیکن من متعہم کہ اورا سیاست نکند پس اورا باسلامبول فرستادند پادشاہ توسط کرد خوانکار از قتل او در گزشت و اورا مرخص کرد۔ مقصود آنکہ این از الطاف الہیہ و کرامت آنجناب ہو کہ نہایت ہتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصلہ اورا در معرض قتل در آورد و محتاج باستاد شد استاد اورا نجات داد۔

### در غرایب حکایات و روایات مسموعہ از استاد

و از جملہ حکایات غریبہ مسموعہ از استاد اینکہ روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کمر بار در بنار ش استفاضہ نمودم و سخن از بزرگی ماہی در آمد استاد حسی اللہ تریبہ نوزا فرمود کہ حضرت آفریدگار در تورات بحضرت کلیم خطاب فرمودہ کہ کن و در دریا یک ماہی خلق کردہ ام و ہر روز سہ ماہی خدا سے آن قرار دادہ ام کہ درازی ہر یک از آن سہ ماہی سہ تا راہ است از آن پس استاد فرمود کہ حضرت سلیمان علی نبینا و آلہ و علیہ السلام من الملک المنان چون با عا کر ظفر ماخر و جنود نامعد و دکنار دریائے گمبیط بہ بسیط زمین ست رسید کسی از اشکریان خواست کہ تواند از طرف و منہائے آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد کہ ہر روز یکدانہ گندم خدا سے او بود و ہر روز یکسال راہ طیران سے نمود پس سہ دانہ گندم مہراہ او نمودند و او را روانہ ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلے دریا آن دریا سے بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانہ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پر واز و بساز و باز مسافت و مساز گشت آن روز را نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز پرواز آمد و آن روز را ہم مقدار یک سال مسافت طی نمود کہ من البد و الے انختم است سہ سالہ راہ طی شد پس باز تلے بنظر در آورد و بر بالای او آفتاب را اقامہ نمود و دانہ سوم آن گندم را خورده آن شب را مانند تار و زبروز و خورشید رخشندہ ظہور نمود آن مرغ در حیرت افتاد کہ ہنوز مسافت آن دریا بانجام نہ پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نہ قدرت بر رفتن ست و نہ کمنت بر رجعت بناگاہ ماہی سراز آب بر آورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمہ آمد کہ سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البد و الے انختم تمام بیان کرد۔ ماہی گفت کہ این سہ روز کہ سہ سال راہ طی کردی آن تل اول کہ در روز

اول فرار کرتی بالاسے ذنب من بود و آن تل دوم کہ در روز دوم از گاہ توشہ بالاسے کمر من بود و این تل سوم کہ اکنون نشین تست بالاسے سر من ست۔ و من از خوف ماہی ہائے کہ در وسط این دریا میباشند مجرت آن ہوا کہ میان دریا بروم زیرا کہ مرا بلعے نمایند لہذا من در کنار دریا منزل گرفتہ ام پس ترا چگونہ توانائی آن ست کہ نت این بھر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آلہ و اصحابہ و علیہم السلام برسان آن مرغ گفت کہ مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماہی گفت کہ من در ہمین ساعت ترا بسہولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماہی حرکت کردہ سر خود را بجانب ساحل برودہ آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیہ السلام آمد و آنچه واقع شدہ بود بعرض آنجناب رسانید۔

واقعة کہ میان استاد شیخ محمد حسین روسے نمود

واقعة کہ میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجلاس انیکہ کسے نکاح کرد و امر منجر بشا جوہ و منازعہ بین المستنکین انجامید پس سید استاد انجمنہ متواہ حکم بطلان آن نکاح نمود براسے اینکہ منکوہ رشیدہ نبود و شیخ محمد حسین حکم صحبت نمود و آن منازعہ بطول انجامید تا اینکہ امر منجر بقہماء بخفت شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی بہ تقویت استاد و حکم بطلان آن عقد نمود و سائر قہماء بخفت نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در سلسلہ آذنا خوشی و با وفات یافت پس اہل کربلا جازہ اش را در کوچہ ہا گردانیدند ہمہ سینہ زنان و مرثیہ خوانان با گریہا ہما می چاک آسینا در جنب محسن در بقعہ مخصوصہ نزدیک بخانہ اش دفن نمودند و این فقیر در منظومہ علم در ایہ کہ مستماتہ بمنع الاحکام و داراست قواعد کلئہ رجالیہ است گفتہ ام شیخ اجازتی ہوا لاسناد دولی الی جنابہ استناد السید المشہور فی الامصار کلثمس فی رابعۃ النہار الموسوی سید الفحول بحقق الفروع والاصول سیدنا استادنا ابراہیم عالمہ بالکرم لہمیم مدفنہ فی ارض کرب و البلاء و ہوشیہ اذ توفی بالوباء و کان فی مدرسہ سبعۃ من فضلاء و فحول طلبتہ تالیفہ صوابا لاصول دلائل المنقول و ظاہر اینکہ عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جملہ سیدان غریبہ اینکہ استاد در کتاب و صحایسے از دلائل در مسئلہ اینکہ عدالت در وصی شرط نیست بفعلم مسلم بن عقل مسک جسٹہ کہ عمر سعد را وصی ساختہ و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول بانیکہ عمر بن سعد عادل بودہ بطلانش بدیہی ست مسلم علم بہ فسق او نہ داشت انوب ست زیرا کہ ہمان انصار نکردن عمر مسلم با اینکہ نایب خاص بود موجب ارتداد ست بانیکہ عمر پزیرید نوشت کہ مسلم کوفہ را مغشوش کرد و کوفہ از دست تو در رفت و قول بانیکہ مسلم شتر اط عدالت را نہ میدانت آن ہم از انوب غریب ست و فرقی ما بین خستیار و اضطرار نیست و از غریب استدلالات اینکہ استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلائل استدلال کرد بقولہ تعالی و نبات عقلت پس دختر عمومی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیہ و بنا بر عموم منزله باید دختر عمومی بمنزلہ برادرزادہ پیغمبر

## در احوالات شهید ثالث

باشند چه پیغمبر یا حمزه شیر خورده و دخترهای برادران حمزه برادرزاده پیغمبر می شوند پس باید حرام شوند  
 با اینکه بنص آیه شریفه طلال میباشند البته کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاریست چه او  
 حقیقه برادرزاده رضاعی پیغمبرست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جو  
 گوئیم دختر حمزه بهوم حکم من الرضاع مایحرم من النسب بیرون رفت پس اوله رضاع دختر حمزه را تخصیص دادند  
 و اگر گوئی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه است چه طیت دختر عم اسم ازان است که رضاع  
 در میان باشد یا نه و اوله رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عم باشد یا نه پس نسبت عموم  
 وجه است و تخصیص داون اعداد عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف  
 دیدن فقهاءست جواب گوئیم که نسبت اگر چه عموم من وجه است لیکن اگر اعداد عامین من وجه اقل مورد  
 باشد بمنزله اخص مطلق خواهد بود و مخصوص عام دیگرے شود و نظر الی العرف و طریقه الفقهاء و شک نیست که  
 موارد رضاع در فایده قلت و بنات غم در فایده کثرت است پس اوله رضاع مخصوص بنات عم خواهد بود  
 تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد ازان پس حکم بر حرمت  
 نمود مثلاً در نسب فرموده و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم  
 من الرضاة فلذا اگر برادر زید با کسی شیر خورد و دختر رضاعی بر برادر زید حرام می شود زیرا که خواهر رضاعی او  
 و اخواتکم من الرضاة بر او ماق است و لیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی  
 زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید است و در نسب آنچه حرام بود اخوات هم بودند اخوات اخیکم و این دختر  
 خواهر رضاعی برادر زید است نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست در صورتیکه خواهر خود  
 شخص نباشد پس در رضاع عم خواهر برادر حرام نمی شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و از جمله  
 غویب است لالات چیزیست که شیخ محمد حسن در جواب کلام در مسئله جواز مصارعه کشتی گرفتن نمک نمود  
 بفعل حسنین علیهم السلام که باید بگریختی گرفتند در محضر پیغمبر صلی الله و سلم علیه و امام در صف و کبر بر گز  
 حرام از او صادر نمی شد سیما نقر پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس  
 کن والله العالم -

### حاجی ملا محمد تقی برغانی مقلب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع جامع و جوامع علوم کامل افاضل  
 امثال خسریر فاضل باؤل موله آنجناب در برغان که از قراء دار اخلاقه طهران است و مکنش و دانش در و اسلطنت  
 قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک کہ ادا ز شاکردان شیخ احمد حسینی بودہ و در زمان واقعه میر تقی محمد اویسی میل بیاب داشتہ و در مجلس  
 و عظم مردد باب حاضر شد و پدرایشان در نہایت تقدس و تقوی بودہ مرحوم حاجی ملا محمد صالح سے گفت کہ پند مذہب خواب دید  
 کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جانی نشسته علیاً در خدمت آن بزرگوار نشستہ اند و برہمہ مقدم تر ازین فہمہ عالیہ  
 نشستہ است پس پندم در مقام تعجب آمد کہ این ہمہ علما باہشت تہا را ایشان چگونہ پست تر از ابن فہمہ و موخر تر در جلوس  
 شدہ اند با اینکہ ابن فہمہ را در نزد اعیان علما اعلام اشتہار و تمکینیت پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 ستر آن استفسار نمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سبب آن است کہ بقیۃ از علما، حاضرین اگر مال فقراء و زنی  
 ایشان بود و فقراء سے آمدند و درخواست احسانے میکردند ایشان از مال فقراء فقراء میدادند و اگر مالے از فقراء و زنی  
 ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فہمہ کسی بود کہ ہرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء و زنی  
 او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدل سے کرد لہذا استحقاق این مرتبہ و این مکان و تقدم بر علما اورا  
 شد و حاجی ملا محمد تقی خود براسے این فقیر بیان فرمود کہ در بدو تحصیل در قزوین تحصیل سے نمودم از ان پس بہ بلدہ  
 طیبہ تم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسندیدند و پس  
 باصفهان رفتم و در خدمت علما آنجا بہ تحصیل علوم و سنیہ مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشتہ ام  
 و بوسیہ را کہ از تصانیف ملا صدری است درس میگفتم از ان پس بعقبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم  
 عظیم و تیم قلم حضرت آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض کہ شرح کبیر است حاضر شدم۔

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدو ا و ختماً

روز اول آن جناب در مشلہ نسخ و جوہ و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من اورا نقض شجرہ مقطوعہ نمودم کہ  
 فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاہ جوانی غیر محتمی و زنی رسید نشستہ بود او با من بہ تکلیم در آدابہایت فصاحت و بلاغت  
 و طلاق لسان پس نزدیک بان شد کہ مرا ملزم کند و من نمیتوانستم کہ از عمدہ او برآیم و با او مقاومت کہ پس  
 متغیر شدم و گفتم اسی طفل چو نامر بوٹا میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی اللہ در عقبہ بمن تغیر فرمود و گفت بخند  
 با او موافق قاعدہ تکلیم کن او اگر چہ بچہ است اما شیر بچہ است پس از نسب آن جوان سوال کردم گفتند کہ او آقا  
 سید مہدی فرزند لبند و خلف با شرف آقا سید علی است پس من سکوت نمودم محبتاً شہید ثالث نماز جمعہ بخواند  
 و خطبہ ادا سے کرد در نہایت فصاحت و بلاغت و وجودت تقریر و در موعظہ گوی سبق از مضمار و عظیمین آن اعصار ر بودہ عظمیہ  
 او در نہایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحظت و موثر در قلوب و حکایات عجز  
 نقل سے فرمود و در کربلا روزن بمصیبت حضرت خاتم آل عبا متکبر بودہ و سخنان علیہ و مسائل اعتقاد یہ عنوان  
 میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجہ اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس و عطا و علما و طلاب بسیار منشا

و تقریرات و عطا اور اے نوشتند۔

### در وصف عبادت شہید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہ بدان نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفتند  
 مناجات و ادعیہ و تضرع و زاری و بیقراری و گریہ و ناله اشتغال داشت و مناجات خمسہ عشرہ را از حفظ می خواند  
 و بر این سبب و شیوہ سنیہ استمرار داشت تا ہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و مکر در میان زمستان دیدند  
 کہ آن جناب در پشت ہام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمہ شب پوستینی بردوش و عمامہ بر سر مشغول  
 تضرع و مناجات بود و ایستادہ و دستہا را با آسمان برداشتہ تا اینکہ برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا  
 سر سفید و پوشانیدہ بود۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز فرمود کہ برادر کوچک او حاجی ملا علی دلیا  
 تحصیل نیز ہمیشہ شبہائے گریت و بہ گردن خود زنجیر انداخت و بر سر زنجیر میخ بود کہ بزمین می کوبید و تا  
 صبح مشغول عبادت بود و ماچہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جملہ وقایع کہ از آنجناب مسموع شد اینکہ روزی در کتب خانہ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شد م  
 مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سوال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کہ ام یک بہتر می باشد آنجناب در جواب  
 تذکرہ علامہ اعلیٰ اللہ مقامہ را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمود  
 در جواب گفتم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاق و مناسبت  
 است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید  
 ہنوز غیر طمعی بود از مرحوم آقا سید سوالی کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت  
 وقت تکلم می نمود پس اورا نہایت صاحب فہم یافتیم پس شہید ثالث از تالیفات من سوال کرد من مفصل  
 فرست تالیفات خود را با وعو منہ و اشتم آنجناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی تر از فوق شدہ کہ در این سن کم و زمان  
 اندک موفق باین تالیفات شدی و بہر مؤلفی را مالنجولیٰ ضرورت کہ و امیدار و اورا بتالیف و تالیف گزارد  
 کہ بکار باشد۔ و اجتمہا در اہم مالنجولیٰ عیت کہ اورا و امیدار و با جہتا و بلکہ ہر کاری را مالنجولیٰ ضرورت۔

و سلطنت راہم مالنجولیٰ فیست کہ اگر آن مالنجولیٰ نباشد سلطنت انجام نہ می گیرد۔ و آقا محمد خان شش ہفت جنگ  
 داشت و بہ و امر در استر آباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را سلطنت برداشتند و در مقام  
 انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بجنور نحو بستند چون شب درآمد ہر برادران در یکجا جمع شدہ در مقام  
 مشورت کار فرود آیدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از ماور با ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت مجلس  
 ایشان حاضر و نشست و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را بہ سلطنت نصب کردید

و این بازندہ بون من جسمع نہ میشود بلکہ سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر ملکین سے کنید بسیار خوب والا صبح میان من و شما منازعہ و مجاہدہ خواهد شد و این مجاہدہ باعث تمامی طرفین است آن وقت امر سلطنت بر پوچ یک نخواہد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواہید بر من نمود امشب بہ تنہائی آمدہ ام کہ مراد خلوت کشتہ باشید و صبح مقابل و منازعی ندارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقر یافت برادران در تامل و تفکر شدند دیدند کشتن برادران ہم برادر بزرگ اتہم بے منازعہ و سلطنت موبہومہ کہ ہنوز استقراری نیافتہ در قوہ کسی نیست پس ہمہ متفق الراسے آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بستند پس شہید ثالث فرمود کہ در آقا محمد خان مایخو لیا سے سلطنت بود و دیگران نبود و او بسلطنت رسیدہ و بکن رسیدند۔

### در بیان مراتب اجتهاد و تقسیم شہید ثالث

پس شہید ثالث فرمود کہ اجتهاد مراتب بسیارست مانند سرمایہ تجارت بعضی ۱۰ تومان سرمایہ دارند بعضی بیست بعضی صد بعضی ہزار و بکذا کمتر یا بیشتر و اجتهاد مانند پنیر پنیر رسیدن سے یکے چرخ اور وزی یکے تخم پنیر میر رسیدہ و دیگر دو تخم و سہ تخم و یکے بیشتر و یکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر ہمین منوال است۔ روزے و کتاب خانہ آنجناب مباحثہ میان مؤلف کتاب شہید ثالث اتفاق افتاد و صحبت باین شد کہ عبادات صبیان شرعی است یا تمیزی و سخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجربہ تکلیف بالایطاق شد و آنجناب فرمودند کہ تکلیف بالایطاق در مندوبات جائز و واقع است زیرا کہ تکلیف بہ جائز التکرک است برائے اینکه مستحب است پس عقل بہت جواز ترک و مالیت بر تسخیر تکلیف بالایطاق ندارد من عرض کردم کہ تکلیف بالایطاق عقلاً قبیح است چه در مستحبات باشد و چه در واجبات فلذا اگر مولی بعد خود گوید کہ مستحب منوم بر تو طیران بسوس آسمان را ہر آئینہ عقلاً اورا ندمت سے نمایند و آن مولی را تسفیہ میکنند و قوہ عالم بر تسخیر آن حاکم و بنائے عقلاً بر قبح آن استقر یافتہ و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شہید ثالث فرمود کہ چہ گوئی در او امر مذہبہ کہ از شارع صدور یافتہ و آن تکالیف از طاقت مکلفین خارج است زیرا کہ در ہر زمان کہ فرض کنی مستحب است در ہر مکلف صلوٰۃ فرستادن و ہمچنین تسبیح خدای گفتن و ہمچنین قرآن خواندن و ہمچنین نماز مستحبی خواندن و بکذا الے لایحییٰ با اینکه عمل آوردن ہمہ در یک آن طوق انسان نیست و مع ذلک این تکالیف بوقوع پیوستہ برای اینکه جائز التکرک میباشد من در جواب گفتم کہ او امر مستحبہ معمولہ است و مستحب است و استحباب یعنی ندارد پس تکلیف بالایطاق نخواہد بود و ایشان ساکت شدند و من در تمیزی بواجبات عبادت صعبی و این مناظرہ رسالہ مفروضہ نوشتہ ام کہ خالی از لطافت نیست و آنجناب در خدمت رضوان

اشیاء آقا سید علی صاحب شرح کبیرہ تلمذ نمود پس از تحصیل بطلان آمد و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند کہ حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نہ آنجا بہ فرمود کہ ملاقات میان من و ایشان نشدہ و لیکن شامسئلہ از او سوال کنسید کہ فتوای در آن مسئلہ باقی است لال با انجام رساند و آن نوشتہ را بنزد من آوردہ بشہید تا بدانیم کہ قابل استنباط احکام شرعیست یا نہ پس از شہید ثالث سوال کردند۔

### مناظرہ شہید ثالث با صاحب قوانین بلسلہ و مکاتبات

کہ زینکہ را بعد و انتقال نمودہ و بکرضامن درک آن شدہ آیا چنین ضمان صحیح است یا نہ شہید ثالث سائل مختصرہ در آن مسئلہ نوشتہ و در آن جا خستہ یا عدم صحت ضمان فرمودہ و با استدلال طویل و تفصیل فیصل شبہات نمودہ پس آن رسالہ را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقہ در رسالہ مفردہ بر رسالہ شہید ثالث ارقام فرمودہ و در آنجا استدلالات شہید ثالث را در معرض افساد و ابطال برآمدہ آن تعلیقہ میرزای قمی را در نزد شہید ثالث آوردند شہید تعلیقہ بر تعلیقہ میرزا در رسالہ مفردہ تالیف فرمودہ و ارادات میرزا را بالکل رد نمودہ و ہر سہ رسالہ در نزد حقیر است پس شہید ثالث کرمہ ثانیہ بزیارت عبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازہ گرفت و بایران و نقاری میان ایشان و فتح علیشاہ واقع شد پس بہار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی کہ از علمائے آن دیار و شہرہ امصار و از رؤسائے آن اعصار بودہ در مقام کفالت و رواج و اشتهار شہید ثالث از ہر جہت برآمدہ۔ و از جملہ مناظرات شہید ثالث آنکہ در دار السلطنہ قزوین شخصی صاحب ثروت و ذات یافت و دولت وافر بگذاشت و ارث او ستم بدختری کبیرہ بود شخصی دیگر بزرگی طمع در آن مال آن دختر را ولایتہ براسے پسر صغیر خود بعد از قطع در آورد چون مدت گذشت دختر بجهت کم و صغر پسر صبر نتوانست نمود بسلفی جزیل بدل مینمود کہ مدت انقطاع او را بدل نماید و او بدیکرے از رواج کند شہید ثالث گفت کہ بدل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکہ لازم است کہ صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چارصد تومان بملائے بدل مینمود کہ قوی دہر بر جواز بدل ولی اجل متعذر مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی بر جواز داد و علماء قزوین اورا متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح کہ متابعت برادرش سے نمود بدفعات بحلس مناظرہ آراستند و علماء را خواستند و باشہید در مقام مکافحہ و مجادلہ و مقاولہ و مشاجرہ و مباحثہ آمدند و علماء آن دیار قوہ مقاومت و مخالفہ بر شہید نہ داشتند کار بطول انجامید تا آنکہ بطلان امصار استفسار و استفتاء نمودند ہمہ با حاجی ملا عبد الوہاب موافقت کردند و از مرحوم حجت الاسلام

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفہان استفتاء نمودند انجناب نیز بر جواز فتویٰ دادند و معترض لائل آن شد  
 از جملہ اولہ ایشان آن بود کہ نظر بقانون استقرار ولی در امور مولیٰ علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کہ جواز  
 بذل مدت باشد حل بہ غالب سے نہایم پس باید کہ ولی در بذل ہم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمون  
 غیر مستحون الطلاق بید من اقد بالساق پس مخصوص بطلاق است و استقرار در بذل سلیم از معارض خواہد  
 و مرحوم حجۃ الاسلام رسالہ مفردہ در این مسئلہ تالیف فرمودند باینکہ این احوال نتوانستند کہ بر شہید علیہ  
 نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب مناہل و منافع نخل آقا سید علی بود  
 استفسار و از آن پس درخواست کردند کہ ایشان ملائے از کر بلا بقزوبین بفرستند کہ اجرائے این حکم نمونہ  
 و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نمایند پس آقا سید محمد فتویٰ بر جواز دادہ و ملائے فرستادہ  
 و آن امر را انجام و آن حکم را با تمام رسانید و شہید ثالث رسالہ مفردہ در این مسئلہ نوشتہ و استقصا  
 اولہ بر منع در آن نمودہ و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شدہ و از مفتیین و قائلین  
 بمنع آقا سید مہدی بحر العلوم و آقا سید محمد نصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیہ ماہر و از تلامذہ عالم  
 عظیم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبانی رحمتہ اللہ بودہ۔

در فتاویٰ غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاویٰ غریبہ بودہ از انجمن عصیہ عینی را بعد از علیان و قبل از ذہاب تلخیص پاک میدا  
 و حاجی ملا احمد زائف ہم ہمین قول را اختیار نمودہ با اینکه دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت است  
 و از جملہ فتاویٰ غریبہ آنجناب اینکه جائز میدانت کہ مترافعین ادعا را بقسم صلح نمایند و جائز نیست  
 کہ متولی آن حلف و صلح مقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نمودہ و از جملہ  
 فتاویٰ آنجناب اینکه جائز است کہ عالم شرع برے خود در مرافعہ جعل اجرت بگیرد عینی در نوشتن حکم و کر  
 بالاسے منبر میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم است لیکن نوشتن لازم نیست و بزاسے نوشتن اجرت بگیرم  
 فلذا مردم سے گفتند کہ شہید ثالث رشوۃ سے گیرد و العیاذ باللہ کہ رشوۃ بگیرد بلکہ اجرت برای کتب سجل  
 سے گرفت و فاضل ہند ہی صاحب کشف اللثام نیز اجرت سے گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال  
 بود و بکتابت امر خود را میگززانید و اگر مترافعین نزد او سے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت  
 تحصیل سے نمایم و در مرافعہ نمودن باید معطل شدہ و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعہ شمایم

در اجازات شہید ثالث از مشایخ اجازہ

و جناب شہید ثالث اجازہ دارد از استادش آقا سید علی اعلیٰ اللہ مقامہ و عالم از خراج جعفر نجفی صاحب

کشف الغطاء و رسیدند معتاد مجد مستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جہاد بقرہ  
 وارد شد از او سوال کردند کہ حاجی ملا محمد صاحب برغانی مجتہد است یا نہ سید تقی و تفصیص بر اجتهاد او فرمودند  
 و جناب حاجی ملا محمد صاحب از تلامذہ آقا سید محمد بوده و او اخر آقا سید علی را ہم ادراک کرده و بدررس او  
 حاضر میشدہ پس از آقا سید محمد پرسیدند کہ حاجی ملا محمد تقی مجتہد است یا نہ آنجناب فرمودند کہ مرد فاضل است  
 و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شہرت داد کہ سید تقی بر اجتهاد شہید ثالث  
 نمود و چون این خبر بہ حاجی ملا عبد الوہاب رسید و سید سند ہم در خانہ او منزل داشتند پس حاجی  
 ملا عبد الوہاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد کہ تو چرا افترا بستہ او کہ تقی بر اجتهاد شہید ثالث فرمود  
 و میان حاجی ملا عبد الوہاب و حاجی ملا محمد تقی نقاریم بود پس چون خبر تعزیر را انتشار یافت و ہمہ ان  
 در قزوین شیوع یافت جناب شہید ثالث فرمودند کہ احترام ما آقا سید محمد را برائے آنست کہ سید  
 او ستاد است نہ از جہت دیگر بآنکہ چون انکسار خواطر شہید ثالث مشہور است جناب آقا سید محمد افتاد یک  
 روز نماز را در خانہ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اطہار التفات با و نمود و اجازه او را نوشت و در همان روز  
 بہ مسجد شہید ثالث رفت در بعد از نماز بہ پلہ سبز نشست و نہایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر  
 ہشتم و او نمود و مردم را ازین قضیہ اعلام فرمود و مولف این کتاب تصدیق و اجازه انقال آن سند  
 شہید ثالث دارد و اجازه این فقیر از او اقصرا سناید من است زیرا کہ سائر اجازاتے کہ این فقیر دارم بدو واسطہ  
 آقا سید علی صاحب ریامن مستہی میشود و لیکن اجازه شہید ثالث بیک واسطہ آقا سید علی میرسد زیرا کہ  
 شہید ثالث از تلامذہ آقا سید علی و از او اجازه داشتہ و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطہ و چون  
 این فقیر از عقبات عالیات کہ مراجعت مینمودم انکسے مطالبہ اجازه و تصدیق بر اجتهاد نہ نمودم تا اینکہ حال  
 مفصل این فقیر آقا سید صدوق تکابنی کہ از انہم جماعت در قصبہ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع  
 و از بستین علما آندیار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمہ در قم وارد ہر این فقیر شد پس  
 ترغیب نمود کہ البتہ ترا اجازه لازم زیرا کہ اجازه عوام را ما تہ طہینان در تقلید و قضاء است علاوہ انقال  
 سلسلہ اسناد اجازات آن حاصل دانسانی داخل در سلسلہ روایات خواهد شد پس از این وجہ و از جہت  
 تمین و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین کہ از انجملہ حاجی ملا محمد تقی است اجازه گرفتہ  
 پس من استئصال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومہ  
 الغیہ اصول را بکربلا خدمت استاد فرستادہ ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب  
 و تصدیق استاد را خدمت شہید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاہدہ فرمودند گفتند

که است و قاعده نیست که زیاد تعریف نمیزد خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف طمیز خود زیاد مبالغه نمودن  
 شهید ثالث اجازه مفصله با تصدیق اجتهاد براس این فقیر نوشتند و صورت خط ایشان این است

در اجازه شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته و جعلهم آیه لرؤیته فهداهم  
 من الضلالة و انقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة و الحجج اللامعة ببعث سفرائه و رسله الیه  
 یرغبونهم فی خیر ثوابه و یرهبونهم عن شدید عقابه کما لیکون علیه بعد حجة لیهلک من هلک عن بیته  
 و الصلوة و السلام علی اشرف العصر الذی دان لمنفوخه ارباب المفاخر و طاطا لفقره کل فاخر المبعوث الی  
 یوم البعث و المبعوث عنه کل البعث فضل الله من کرامته بامل یتفضل علی احد من برئته و قرن  
 الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بما هو بیته خاتم انبیاء و رسله محمدا صاحب الشریعة الناصحة و سینا  
 الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله و ترجمان و حسی الله لسان الله و عین الله و جنب الله الذی  
 فضل الله علی جمیع بریه و جعله نفس نبیه فی آیه مبارکة کتابه و خلیفته فی باطن فرقانه و ظاهره  
 امام الغالب علی بن ابی طالب و علی اهل بیته الطاهرة و النجوم الزاهرة حجج الله الباهرة الامیر  
 عن السهو فی السراء و القراء المعصومین عن الزلّة و الخطأ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین  
 أما بعد فقد استجازنی الفاضل الزکّی و العالم للمع جناب الملا میرزا محمد استکبابی صاحب الفهم  
 الجلی و الاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام و الخوض فی مسائل الکلال و الحرام و تحقیق استقانی  
 فیه و معرفته فی علمه و صلاحه و احتیاطه فی دینه و اهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ و سعیه بجهده و  
 اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقرواتی و مسموعاتی من الاخبار المرویه عن ائمتنا سلام الله علیهم  
 فی الاصول و الفروع سیما فی الکتب الاربعه الی علیها مدار الکافی و الفقیه و التمهید و الا  
 ستبصار للمحدین الثلث کلینی و القمی و الطوسی تقدمهم الله بغفرانه و سائر الکتب الجامعة لنوادیر الایام  
 کالوسائل و الوائف و البحار و ما برز من مصنفاة فی الاصول و الفروع من مجلدات عمیون الاصول و  
 رسائل المنقصة و المنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة و صلوة الجمعة و کتبی المبسوطه الاستدلالية  
 کجلدات منہج الاجتهاد و بی اربعة و عشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی  
 الادیات فی کمال البسط و التحقیق و نشر الفروع و مدارک الاحکام من الآیات و الروایات و  
 الاجماع و الشہرات بحیث یغنی المستعد للتحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب  
 الاخبار و مصنفاة علمائنا الاخیر اجزت له ان یروی عنی و عن مشایخ اجازتے منهم جامع شریف

صاحب الفهم الجلی و الاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام و الخوض فی مسائل الکلال و الحرام و تحقیق استقانی فیه و معرفته فی علمه و صلاحه و احتیاطه فی دینه و اهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ و سعیه بجهده و اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقرواتی و مسموعاتی من الاخبار المرویه عن ائمتنا سلام الله علیهم

# در احوال شهید ثالث

و علم و سیادة البحر الذافر و البدر الباهر اسماء و اما الاعظم الامير السيد علي بن السيد محمد علي الطباطبائي صاحب التفسير  
 الكبير و الصغير علي الكافي و منهم شيخنا الاعظم و استاذنا الا فخر المتفرد في اثار التفريعات و المتوحد في حل المعضلات  
 الشيخ جعفر الغروي و هو عن شيخنا المعروفين استاذ الكل الآقا محمد باقر البهبهاني و ناموس الدهر و تاج المعشر  
 الذي ليس له في اعصارنا ثاني السيد مهدي الطباطبائي اسكنم الله في عالي جنانه و منهم السيد الشاه صاحب  
 السبع الطويل و النظر العميق السيد محمد بن شيخنا المتقدم الامير السيد علي و هو عن شيخنا والده الامير و جناب السيد  
 المهدي الطباطبائي و هم عن المشايخ الماضين متصلا خلفا عن سلف الى الائمة الطاهرين و عظم آباءهم الماضين  
 عن جناب خاتم النبيين و هو عن حامل الوحي الجبرئيل الامين عن الله تعالى مبدع الارواح العالیه و  
 الاجسام السنلیة السموات و الارضین و اوصیة برعاية الورع و التقوی و الاشتغال باكمال الاستفراغ  
 في احكام الله تعالى و ملازمه جادة الاحتیاط و ان لا یسأل من الدعوات في الاسرار و مظان اجابة الدعوات  
 و فقده الله تعالى به **محمد** و آله خیر البریات کتبه بمینه الراحی اعفوا لاهد الضمیر محمد تقی بن محمد - تا اینجا صوت  
 اجاره شهید ثالث بود که برای این قیمة نوشته است و چون جناب رموان مآب آقا سید محمد بسفر جاده  
 رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از آنجمله حاجی ملا محمد تقی نیز در خدمت ایشان بوده تا اینکه  
 نائب السلطنة بهر واری چند منزل سبقت داشت و در بدو امر نائب السلطنة غالب و در آخر امر مغلوب شد  
 و رشکست خورون نائب السلطنة از شکر روس و سوال فتحعلیشاه جواب شهید ثالث  
 بعد از مغلوب شدن او را بفتح علیشاه عرضه داشت پس روز مروج فتحعلیشاه در محضر علماء از کار زار سردار  
 سپاه ظفر آثار نائب السلطنة سوال نمود کسی جواب نه گفت باز مکرر کرد و شهید ثالث در کت ثالثه معروف  
 داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزه مختصره است و آن  
 این است که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدای تعالی عمر را صرف میداشت در جوار  
 آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سائبه آن نزول مینمود و دزدان چندی میآمدند و اهل قافله  
 را بقتل می آوردند و اموال ایشان را بیغمی نمودند پس وقتی عابد بخيال آن شد که قربت الی الله آن  
 درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند و دایه و اموال مردمان از شر و مفسدان محفوظ بماند پس  
 باین نیت حرب برداشت و بیای آن درخت رسید و شروع نمود که درخت را بترود قطع کند چون شروع  
 نمود شیطان بصورت شخصی متصور و با عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نیکوارم پس منازعه نمودند  
 آخر کار زار برگشتی قرار گرفت و عابد شیطان را بر زمین زد و خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان  
 از عملت داده شدگان بود لهذا قتل او در گشت و شیطان بجان خود مراجعت نمود و عابد آن درخت را

نصف برید و شب در گرفت عابد با خود گفت که اشب میروم و صبح میایم و باقی درخت را قطع می کنم  
 پس بمنزل خود معاودت نمود و آنتشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صبح نصف دیگر را  
 قطع میکنم و کاروان را از شر و زوان خلاص نمودم اکنون صلاح آن است که از کاروان برای عمل خود حاج  
 ستانم تا فحایح معاش من نیز معمور گردد و پس صبح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان  
 بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به گشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود  
 که قطع آن درخت نماید پس چون عابد روز اول نیست او قریب الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز  
 دوم چون نیست عابد مشوب و غرض او جلب منفعت براسه خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد و سائیر  
 نائب السلطنه در دعوی اول چون نیست قریب داشت بر شکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون  
 نیست ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با دخلت و او را نیکو  
 سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

در مکالمه شهب ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تبول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریه از قری قزوین را سلطان باوی تولد داد پس از چندی شهید ثالث آن قریه را بمیرزا  
 ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود چنان مینمود که امثال این قری مجبول الممالک و غنیان  
 آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت بیعت  
 آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا اقا سیبخت میل او تبصوف یافت  
 علما اعلام و فقهای کرام در فایت عناد و ولد او بولپس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته  
 بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بجا شهید ثالث آمد آنجناب فوراً  
 بدار اختلافه و بچلبس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریه خالصه سلطانی شد آنجناب به سلطان مؤخر  
 داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این است که زمانی که در دار السلطنه اصفهان  
 تحصیل علوم اشغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات  
 به پوست خربزه که مردمان میخورند و بدور میبندند اخذ بدل غذا می ساختم پس چند وقت گذشت که غذای مفصل  
 نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز و حشت پیدا شد آنرا گرفتم و بیازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و  
 سه خلت نماید امتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلبیده و غلبیده بکن به و پول من با خود اندیشیدم  
 که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و هنگام رفتم  
 در میان آن خربزه یک باب چیزی یافتیم پس آنرا گرفتم و در باره بنزد صاحب خربزه رفتم و ماجری را با او گفتم

و ادعای عین نمودم آنقدر گفت آید که گفتم خربزه تلیده و غلبیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس نجابتیم  
 و معاشرت نمودم اکنون در واقعه میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قرینه خالصه سلطان است  
 و من آنرا میفروشم بخواست شکر با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست  
 سلطان از آن ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود در منازعه حکیم باشی با شهید  
 در باب انگشتری و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب  
 حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بحجت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تحقیر بودند  
 و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المشرکون از آنجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و  
 مقرب و نزد سلطان و میرزا اقاسی و لیکن لوطی و نام معقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در  
 بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بحجت مناسب دنیوی و نیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی  
 انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم همه و عطیه داده بود و تحریک و زیروی بحجت خوش آیند  
 در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبه انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد  
 که این انگشتری است که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من است و این  
 انگشتر از چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول  
 را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم تحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا  
 چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی و جوع قلبی از جانی رسید خیال کردم که آن را  
 بغذائی خوب مصروف دارم پس با دجنان و گوشت و روغن خریدم و خوش باد بجان درست نمودم و کل  
 کردم و از آن لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات  
 و مراتب بخانه داده گفتم که بان خود ادام نمودند بان لذت نبود و مکر طباقهای شهر را خواستم و همان ادام  
 برایم طبع نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود  
 و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذت یافتم اکنون که غزین نعمتهای نامنتهای الهی گشته ام برایم لذتی ندارد  
 و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال است چه آنوقت که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما  
 قیمت آن مقصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما  
 جلوه ندارد و الا این همان انگشتری است در بیان شهید ثالث حکایت یقلاوس غلام را بر  
 محمد شاه واقعه دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تحقیر شهید و اخوان و ساز رفتار  
 بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی قزوینی

بیرون بروند پس شہید با اخوان بہ مجلس پادشاہ حاضر شد نہ چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت شہاد  
 کرد کہ بر خیزید شہید بہ محمد شاہ عرض کرد کہ مرا ہمی ست و لازم کہ بمقدمہ حکایتی بہ نحو اختصار ذکر شود لیکن پرورد  
 ما را اشارہ می کند کہ بر خیزید سلطان پروردہ دار تعییر و بہ حاجی فرمود کہ مطالب را اظہار کنسید شہید ثالث  
 فرمود کہ بعد ازینکہ برادران یوسف صدیق اورا بملک مصری فرخستند و مغولان اورا بجانب مصر روان  
 ساختند و یقلوس نامی کہ غلام سیاہ و درشت خوی سیرومی بود موکل یوسف ساختند چون قافلہ  
 بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر ماورش را جیل شروع  
 بگریہ وزاری نمود پس یقلوس یوسف را برابر بالاسی شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر یاد کرد  
 یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدر گاہ الہی بر آوردہ و نضرع وزاری آغاز  
 نمود ناگاہ دریای قہراہی تبللاطم آمدہ خطاب بملک الزلازل کہ زمین را بزلزلہ آورد و خطاب بملک  
 الریاح کہ باد را بجرکت در آورد و بحیرتیل خطاب شد کہ پر بر زمین زن و پیش قافلہ را بگیر پس باد ویر  
 گرفت و زمین بزلزلہ آمد و عمارت ہر سیجان آدہ اہل قافلہ ہمہ حیران و سرگردان ماندند از ان پس یوسف  
 پناہ بروند و او دعا کرد تا آن انقلابات بر طرف گردید پس ملائکہ بحضرت آفریدگار عرض کردند کہ باز خدایا  
 اینمہ بلا با بہ پیغمبر زادہ تو یوسف از برادران رسید کہ در چاہ انداختند و برہنہ کردند و سیلی زدند  
 در سیابان پر خار روانیدند و اورا فرخستند و تو برای ہچیک از ان ستمہا بہ ملائکہ نفرمودی کہ عناصر را  
 انقلاب دہند و برای یک سیلی یقلوس این ہمہ امور فراہم آوردی - خطاب از مصدر جلال الہی در سید کہ  
 آن بلا ہا کہ در اول پیغمبر زادہ مار رسید از برادرانش بود کہ آنها ہم پیغمبر زادہ بودند و لیکن این سیلی  
 یقلوس چون از شخص بیگانہ بود بغیرت مانہ گنجید فلذا آئندہ انقلابات را فراہم آوردیم ہم اکنون ای  
 سلطان ترا بر ما ہر حکمی کہ باشد روا د بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام کہ حاجی میرزا قاسمی وزیر  
 باشد اینگونہ آزار بغیرت مانہ میگذرد و وزیر حکم کرد کہ ما را از ایران اخراج کنند اگر نفرمودہ شماست با  
 نیست سلطان برای وزیر متغیر نہایت در اعزاز شہید کوشید - ایشان منقہی المرام از مجلس بیرون آمدند  
 و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بودہ چہ در سفر ہبام مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود پادشاہ  
 حکم نمود کہ ہر یک از شاہزادگان سجادہ کی از فضلاء را بنید ازند و خدمات اورا مقصد می از انجملہ حرم  
 محمد شاہ کہ در آنوقت محمد میرزا لقب داشت حکوم شد کہ جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشتہ باشد -

در مناظرہ حاجی سید محمد تقی باشہید

و مسموع شد کہ در بدو امر نماز جمعہ را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعل می آورد و در ان از منہ بنا می شہید